

حکایت حضرت سلطان شیخ ابوالحسن خرقانی که میگفت خداوند آ....؟



دوستان عزیز!

در جمله دوستانم یکی هم جناب غلام ربانی جان کلاه دوز واقع بازار دهمزنگ بوده که بنام (ساحل) تخلص داشته و از سالهای ۱۳۴۰ با شخص موصوف شناخت کامل داشته و دارم... که واقعاً نامبرده یک آدم تصوفی و فقیر کامل بوده و تا جائیکه بخاطر دارم در سال ۱۳۴۲ بیک مشکلی شخصی مواجهه بودم که به اصطلاح در بالای دوراهی قرار داشتم که چکنم..... و آنجناب بمنظور رفع آن مرا خدمت پیر بزرگوارشان جناب اولیای کرام بابا صاحب حصارک لوگر معرفی نموده که واقعاً به امر خداوند بزرگ ج و کرامات جناب بابا صاحب با معجزه های عجیب و غریب شان که چشم دید های بنده میباشد و همان مشکلی جنجالی ام رفع شده است که واقعاً بنده ممنون و احسانش بوده وهستم به هر صورت!

در یکی از شبهای سرد زمستان سالهای ۱۳۵۵ بمنظور احوال پرسی انجناب بدو کانش رفته و ساعتی در کنار او نشسته که بعد از نوشیدن یک گیلان چای از جناب شان خواهش نموده گفتم که اگر امکان داشته باشد برایم حکایت یکی دیگری از نازدانه های خداوند را بگوئید.

موصوف فرمودند که عزیز جان به ارتباط دیگر دوستان و نازدانه های خداوند ج امشب حکایت جناب مبارک حضرت سلطان شیخ ابوالحسن خرقانی را برایت میگویم.....

در کتاب گنجینه انبیا چنین روایت بوده که جناب حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی هم یکی از نازدانه های خداوند بوده که روزی آنجناب در صحن مسجد شریف با چند تن از اخلاصمندان و مریدان خود نشسته و به اصطلاح سرگرم صحبت نمودن بوده اند.... که در همین لحظه از حضور پروردگار عالم ج بالایش الهام شده که ای سلطان شیخ ابوالحسن خرقانی تو در تماماً زنده گی ات صرف چار نفر مریدان و اخلاصمندان دارید و بالای آنها خود را چقدر ساخته و می سازید..... من همه آنها را بدره کرده از پلویت دور سازم... که دیگر هیچ وقت نام شما را نگرفته و در قصه تان نباشد.....

باشیدن الهام خداوندی شخصی شیخ ابوالحسن خرقانی جلالی شده و گفتند که خداوند آ اگر چنین کار را

تو در حق من کنید

من هم آنها را بد راه ساخته و میگویم که هیچ وقت در قصه تان نبوده و سجده تان نکند.....
لحظی بعد دوباره از عالم بالا برایش الهام شده که ای شیخ ابوالحسن خرقانی پس خیر در آن صورت خپ
تو..... و چپ من ... ونی تو چیزی گفته اید ونی من چیزی شنیده ام سبحانه الله که رحمت خداوند
بزرگ ج بالای بنده های نازدانه اش چقدر اعظیم بوده واست ..

به همه حال!

روزی دیگری جناب حضرت سلطان شیخ ابوالحسن خرقانی باز هم همراهی مریدان و اخلاصمندان خود به
اصطلاح سرگرم صحبت بوده که باز هم از طرف پروردگار عالم بالایش الهام شده که یا ابوالحسن خرقانی
توجه دارید که اینقدر بالای بنده گانم خود را ساخته و میسازید.....

جناب شیخ ابوالحسن خرقانی فوراً بجواب سوال پروردگار عالم گفتند که الهی چیزی من دارم انرا توندار. ا
لحظی بعد باز هم از طرف خداوند بزرگ بی نیاز ج بالایش الهام شده که ای سلطان شیخ ابوالحسن خرقانی
تو چرا اینقدر دوروغ میگوئید که خداندا آنچه را که من دارم انرا تونداری.

پس در آن صورت تو نمیدانیکه من سلطان هر دو جهان بوده وهستم و توبجز همین چند نفر مریدان لنگ و لاش
دیگر کی ربا خود داشته و داری؟

جناب سلطان شیخ ابوالحسن خرقانی فوراً بجواب فرمان حضرت بهترین عالم عرض نموده و گفتند که الهی
من بمثل توواری خداوند بزرگ داشته و دارم. پس در آن صورت تو کیرا دارید که مرا تانه میدهید.....؟
بانهم از جانب پروردگار عالم بالایش الهام شده که ای نازدانه من تورا ست میگوهی کسی را که توداری من
ندارم.....

دوستان عزیز!

این بود حکایت جناب مبارک سلطان شیخ ابوالحسن خرقانی صاحب که نقل قول از زبان مرحوم غلام
ربانی جان کلاه دوزبازارده همزنگ که خدمت شما عزیزان نگاشته شده امیدوارم که مورد علاقه
و دلچسپتی تان قرار گرفته باشد رویش شاد و یاداش گرامی.

والله خیر والبالصواب

دسمبر ۱۹۹۸ مطابق یازده هم برج قوس ۱۳۷۷ شمسی

عزیز حیدری

گوتنبرگ - سویدن

azizuddinheidari@hotmail.com